

واکنش

ممنوعیت قانونی اعترافات تلویزیونی

محمدمدلی جداری فروغی وکیل دادگستری و حقوق‌دان

• طبق قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران همه شهروندان ایران حقوق برابر دارند و قانون باید درباره همه به‌طور یکسان اجرا شود. در حقوق اساسی ملت در قانون اساسی، مواردی ذکر شده که این موارد لازم‌الاجراست و متأسفانه آن‌طورکه باید و شاید در عمل اجرا نمی‌شود و این اجرانشدن قانون، به نفع هیچ‌کس نیست و به‌عنوان مصلحت یا درنظرگرفتن حتی منافع ملی نمی‌توان حقوق اساسی هیچ شهروندی را نادیده گرفت. به‌مض آنکه شخصی بازداشت شده یا اتهامی بر او وارد می‌شود، صرف‌نظر از آنکه با توجه به قانون اساسی که هرکس دستگیر می‌شود ۲۴ ساعت اتهامش تفهیم و متهم باید بتواند از خودش دفاع کند، از جمله کمک‌گرفتن از وکلّا و انتخاب وکیل، باید خیلی فوری انجام شود.

همه محاکمات نیز باید علنی و در اسرع وقت برگزار شود و به‌ویژه در جرائم سیاسی و مطبوعاتی حضور هیئت منصفه طبق قانون اساسی لازم و اجباری است و این موضوع به نفع هیچ‌کس نیست، حتی به نفع نظام. آوردن افراد به‌ صحنه فیلم‌برداری و نمایش دادن آنها و پخش اعترافات در برابر میلیون‌ها بیننده صداوسیما با هیچ معیار قانونی‌ای تطبیق ندارد، زیرا طبق قوانین ما، ابتدا پرونده در دادسرا مطرح می‌شود و سپس در دادگاه بدوی و در نهایت در دادگاه تجدید نظر و پس از رأی دادگاه تجدیدنظر که اعتراضی به آن دارد، نباشد و اعاده دادرسی صورت نپذیرد و رأی صادرشده تمام مراحل خود را طی کرده باشد، طبق قانون فقط می‌توان نوع اتهام و مشخصات شخص و مدت محکومیت به زندان یا محکومیت‌های دیگر را عنوان کرد، ولی اینکه به‌محض دستگیری افراد، آنان را به صحنه فیلم‌برداری هدایت کنیم، از آنان اعتراف بگیریم و در تلویزیون پخش کنیم، هیچ‌گونه محصل قانونی‌ای ندارد، به‌طورکلی پخش اعترافات اشخاص که به‌صورت اجباری به عمل آید، حقوق شهروندان را نقض می‌کند. هریک از شهروندان جمهوری اسلامی باید بتواند امکان استفاده از صداوسیما را در دسترس داشته باشند و حرف و درد دل خود را در این رسانه‌هاگمانی بیان کنند، ولی این امکان‌پذیر نیست، چون افراد باید با گذشتن از هفت خان رستم، در صداوسیما بتوانند حرف خود را بزنند، آن هم اگر اجازه داشته باشند، الحق و الانصاف این روند درست است؟ چگونه باید ما چشم بر این شده‌اند، با هر اتهامی که هنوز به مرحله صدور رأی و قطعیت حکم نرسیده‌است، به‌عنوان مجرم، آن هم با اعتراف خودشان در جلوی دوربین با شرایطی خاص نمایش دهیم؟ این عمل نه فقط به نفع جمهوری اسلامی نیست بلکه مضار فراوانی را هم دارد؛ از جمله بدبینی به صداوسیمایی که باید اتنن و سخنگوی همه مردم ایران باشد.

روزها

آینده فراگیر

• روز بین‌المللی داوطلب که در سال ۱۹۸۵ برای تکریم فعالیت‌های داوطلبانه به منظور توسعه اقتصادی و اجتماعی از سوی سازمان ملل نام‌گذاری شده است، هر سال با توجه‌ات ویژه‌ای برگزار می‌شود تا علاوه بر تشویق دولت‌ها به حمایت از تلاش‌های داوطلبانه و شناخت کمک‌های داوطلبانه در دستیابی به اهداف توسعه‌یابدر در سطح محلی، ملی و بین‌المللی نیز اقدام شود.

برای تکریم کمپینی برای ترویج فعالیت‌های داوطلبانه راه‌اندازی می‌شود طبق برآورد‌های سال قبل نیروی کار داوطلب جهانی ۱۰۹ میلیون کارگر تمام‌وقت برابری می‌کند. ۳۰ درصد کارهای داوطلبانه به‌طور رسمی از طریق سازمان‌ها، انجمن‌ها و گروه‌ها صورت می‌گیرد و ۷۰ درصد از طریق غیررسمی بین افراد رخ می‌دهد. به‌طور کلی، ۶۰ درصد داوطلبان غیررسمی زن هستند. آنتونیو گوتشر در پیامی که به مناسبت بزرگداشت این روز داده، به فعالیت‌هایی که برای زنان عرب و معلولان در هند انجام شده، اشاره کرده است.

در این پیام آمده است: «دستور کار ۲۰۳۰ خواستار ندایی عادلانه، برابر، شکیبای، آزاد و از نظر اجتماعی فراگیر است که در آن نیازهای آسیب‌پذیرترین افراد جامعه برآورده می‌شود. داوطلبی سازوکاری قدرتمند برای به‌خدمت‌گرفتن مردم، به‌ویژه کسانی که عقب نگه داشته شده‌اند، برای دستیابی به آرمان‌های توسعه‌یابدر است. وقتی مردم داوطلب می‌شوند با بقیه تماس برقرار و حس اراده را تقویت می‌کنند. روز بین‌المللی داوطلب امسال با عنوان «داوطلب برای آینده فراگیر» تأکید کرد از راه داوطلبی، مردم می‌توانند مشارکت‌های معناداری در جوامع فراگیرتر و تساوی‌گرا داشته باشند.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

دوشنبه ۲۵ آذر ۱۳۹۸ = ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۴۴۱ = ۱۶ دسامبر ۲۰۱۹ « سال هفدهم » شماره ۳۵۹۸ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۰۰ • اذان مغرب ۱۷:۱۳ • اذان صبح فردا ۵:۳۸ • طلوع آفتاب ۷:۰۸

روزنفرها

کارتون خواب

کورت سات زمان



محیط زیست

اسباب‌بازی‌هایی برای تغییرات اقلیمی

سی‌ان‌ان گزارشی از دخترانی تهیه کرده که به شکل دیگری برای محیط اطراف خود کام برداشته‌اند. یکی از آنها دختری است که در شمال کانادا در کنار اقیانوس قطب شمالی در ساحلی محصور از زباله‌های سوخته، پلاستیک‌ها و شیشه‌ها، کمپوست و انواع وسایل خانه و ... زندگی می‌کند. مخترعی جوان و طرفدار محیط زیست که می‌خواهد الهام‌بخش بچه‌ها تا راه‌حل‌های خاص خود را کشف کنند. اما رینولدز که این‌گفت‌وگو را انجام داده می‌نویسد «آن ماکوسینسکی» طیف وسیعی از اسباب‌بازی‌ها را اختراع کرده که از منابع انرژی تجدیدپذیر استفاده می‌کنند. «آن» دو سال پیش وقتی سفری به ساحل داشت، با دیدن وضعیت متروکه‌اش گریست. او گفت: «به‌طور آشکار آلودگی بسیار بدتری در سراسر جهان وجود دارد، اما دیدن این وضعیت و شخصیت‌ها و رفتارهای آنها را بسازند. من می‌خواهم الهام‌بخش مردم باشم تا با منابعی که تولید نیرو را نشان دهد.

او می‌گوید: «من فقط می‌خواهم همه به‌خصوص کودکان احساس کنند که می‌توانند راه‌حل‌های خود را ابداع کنند و نیازی نیست منتظر بمانند تا افراد دیگری آنها را بسازند. من می‌خواهم پدری‌ها و مادران را تشویق کنم تا با منابعی که خود دارند خلاق تر باشند.» ماکوسینسکی یک کودک عادی نبود. او تلویزیون تماشا نمی‌کرد، بازی‌های ویدئویی انجام نمی‌داد یا تلفن همراه نداشت. در عوض او وقت خود را صرف گوش دادن به اپرا، تماشای فیلم‌های صامت و یادگیری و نواختن پیانو و ویلن کرد. اولین اسباب‌بازی او جعبه ترازنسوتور بود.

او می‌گوید: «به من اسباب‌بازی‌های زیادی داده نمی‌شد، بنابراین مجبور شدم خودم آنها را بسازم. من زباله‌ها را از اطراف خانه برمی‌داشتم و اسلحه‌ام چسب تنگی بود. بدبهی است که در بازار عرضه شود و قصد دارد در نهایت تیمی از متالورژیست‌ها و مهندس‌ها را استخدام کند تا چراغ‌قوه اختراعی خود را با قیمت مناسب عرضه کند.

بابک زمانی، رئیس انجمن سگته مغزی

کیانوش عیاری را از سینمای آزاد اهواز و فیلم‌های آماتوری آن زمان به یاد دارم. همه آن سینما یک طرف و محصول بزرگش کیانوش عیاری یک طرف دیگر. فیلم‌های او را همواره می‌ستایم؛ به‌ویژه آنچه درباره دخترکشی عرف رایج ساخته بود. اما هر چه می‌کنم، نمی‌توانم «خانه پدری» را دوست بدارم. از شما و از این دوست قدیمی چه پنهان، لحظاتی حتی با سانسورچی‌ها -البته فقط برای لحظاتی -همنوا شدم؛ آنجا که پدری از پسر کوچکش خواست هاون سنگی بزرگی را بر سر دختر جوانش بکوبد تا او بمیرد؛ صحنه‌ای هولناک که تا روزها و هفته‌ها دست از سر بیننده بر نمی‌دارد. آیا نمی‌شد بدون نمایش جزء به جزء این صحنه ماجرا را در وجهی انسانی‌تر، آن‌سان که بیننده لحظاتی برای پدر هم دل بسوزاند، ساخت؟

آیا این اصالت ناتورالیستی قرار است مرا سرگرم کند، به هیجان آورد و به فکر وادارد یا فقط آشنم‌ز ایجاد کند؟ چگونه است که سینمای قرن بیستم تا این حد وامدار امیل زولا شده است؟ چرا همه می‌خواهند هر بدی را فقط با نمایش تکان‌دهنده‌ترین ابعادش زائل کنند؟ آیا به این دلیل نیست که این بدترین صحنه‌ها معمولاً هیجان‌انگیزترین و محبوب‌ترین صحنه‌ها برای گیشه هم هستند؟ راستی اگر امیل زولا اطلاع پیدا می‌کرد چیزی به نام گیشه، همه سینماگران قرن بعد را عاشقان سینه‌جاک سبک او خواهد کرد، به خود می‌بالید که سبک مورد علاقه‌اش آن‌قدر محبوب شده است، یا برعکس احساس شرم می‌کرد؟ چراکه

آکادمی

سگته مغزی در «خانه پدری»

واقعات زاویه پیدا می‌کند؛ مثلاً به عنوان پزشک مغز و اعصاب باید اشاره کنم سگته مغزی آقای هاشمی اصلاً ناتورالیستی نیست!

سگته‌های مغزی ارتباطی با خون‌ریزی از بینی ندارند به‌علاوه اکثر اتفاقاتی که بلافاصله پس از یک استرس رخ می‌دهند، هم معمولاً منشأ روانی دارند، نه مغزی. بروز سگته مغزی به دنبال استرس از موضوعاتی است که بسیاری آن را بدبهی می‌دانند اما واقعیت ندارد. این دو موضوع از سوءتفاهم‌های رایج درباره سگته مغزی است که با یک سؤال تلفنی ساده از دوستان قدیمی می‌شد از این جنبه هم داستان را ناتورالیستی کرده و به تنویر افکار عمومی مساعدت کرد. البته پایبندی به واقعات آن‌قدر نیست که انتظار داشته باشیم شهاب حسینی بلافاصله پس از اختلال تکلم مهدی هاشمی خود به ۱۱۵ زنگ بزند و به نحوی به زمان طلایی درمان سگته مغزی یعنی سه ساعت اشاره کند. بی‌تردید این دو اشاره هیچ لطمه‌ای به روال داستان نمی‌رساندند، اما با انتقال پیام انجمن سگته مغزی ایران «قاصدک» کلامی بزرگ در جهت درمان سگته مغزی در کشور برداشته می‌شد. اما چه می‌شود کرد که فرصت آن لحظه حیاتی در آن زیرزمین مرگ‌بار برای اطلاع‌رسانی عمومی درمان سگته مغزی از دست رفت و حسرت آن بر دل انجمن سگته مغزی ایران ماند؛ کار بزرگی که داریوش مهرجویی سال‌ها پیش در دایره مینا در تأسیس سازمان انتقال خون و درمان بیماری‌های خونی انجام داد و حسرت آن را بر دل دکتر فریدون علا گذاشت!

بی‌نوشت‌ها:

۱- قاصدک: شعار انجمن سگته مغزی ایران به معنای قا: قطعاً اورژانس- ص: صورت- د: دست- ک: کلام

۲- دکتر فریدون علا: بنیان‌گذار سازمان انتقال خون ایران

تحلیل

از به‌زیستی تا فرزیستی

و دشواری زندگی را می‌گذرانند و دررفاه‌بودن به بخش غنی و ثروتمند و بسیار برخورداری اشاره دارد که بالای هرم طبقات اقتصادی-اجتماعی قرار می‌گیرند. اما انسان مدرن که تجربه جامعه رفاه را پشت سر گذاشته و یک زندگی یکنواخت، سرد، کسل‌کننده، تکراری و فاقد معنا، هدف و آرمان دارد که در او رضایتی بر نمی‌انگیزد، اقصاع نمی‌کند و راه‌هی به رستگاری دورنی نمی‌برد، شاکي و عاصی می‌کند.

بروز این علام در جامعه انسانی سبب شده است تا اندیشمندان در جهت پاسخگویی به نیازهای پاسخ‌داده‌نشده بشر امروز «فرزستی» را به‌مثابه پارادایم یا الگویی جدید ارائه کنند. این پارادایم دو مؤلفه بنیادی دارد، ۱- انسان را در جامعیت وجودی‌اش یعنی سه‌گانه بدن، ذهن و روح باید در نظر گرفت و ۲- اینکه برای این سه‌گانه باید پیوسته برنامه و فعالیت داشت تا سلامتی، پویایی و رشد حاصل شود و انسان مدام در مسیر کمال گام بردارد. (سبک زندگی فرزیستانه ابتدا بیشتر در قالب پیمان‌های فرزیستی در دانشگاه‌های غربی مطرح شد. اگر دانشجوی (پیمان فرزیستی) را در دانشگاه امضا کند، درواقع قول می‌دهد که (سبک زندگی بدون السکل و مواد مخدر را حفظ کنند) و به آنچه این پیمان «رویکرد جامع به زندگی» می‌نامد، اولویت دهد. آن‌گاه فرد در برابر آن پیمان تأکیرب به انجام کارهایی خواهد بود. بایسته «به‌نحوی مثبت به اجتماع کمک کند. به «انگیزه‌های متفاوت برای انتخاب این گزیننه زندگی» احترام بگذارد، در فعالیت‌های اجتماع مشارکت داشته باشد و نوشیدنی یا داروهای دیگری مصرف نکند و البته «فلسفه اجتماع فرزیست» را بپذیرد. امروزه، فرزیستی تقاضایی اخلاقی است. اگر چند دهه قبل، فرزیستی یک سبک زندگی جایگزین برای گروه‌های کوچک بود، امروزه به جریان اصلی تبدیل شده است و روشی برای کار، زندگی، مطالعه و سایر روابط انسانی است. (سندرم فرزیستی، ص ۳) اما آیا فرزیستی سبکی از زندگی است که جهان سرمایه‌داری برای افزایش تولید، کاهش مشکلات کارکنان و استثمار بیشتر انسان‌ها را ارائه می‌کند؟ این تردید زمانی مطرح می‌شود که برخی تفسیرها و برداشت‌ها از این الگوی زیستی را مشاهده می‌کنیم: «بدن‌های سالم، بدن‌هایی مولد هستند. آنها برای تجارت خوب‌اند و نیز خوشبختی را به دنبال دارند. با این فرض که کارگران شاد مولدتر هستند، شرکت‌ها روش‌های جدیدی را برای تقویت شادگامی کارکنان به‌کار می‌برند. از جلسات تمرین ورزش و تپس‌سازی ورزشی تا استخدام مدیر نشاط کارکنان. نتیجه، همان‌طور که ویل دیویس بیان کرده، این است که اکنون خوش‌باشی پارادایم یاستی را فراهم می‌کند که توسط آن ذهن و بدن می‌تواند به عنوان منابع اقتصادی ارزیابی شود.» (سندرم فرزیستی، ص)

بنظر می‌رسد پیش از آنکه سرمایه‌داری مبدع این سبک از زندگی باشد، می‌کوشد آن را در راستای منافع خود جهت دهد. زیرا فرزیستی اساسا گریزگاه قربانیانی است که از بندها، اسارت‌ها، ابزارشدگی و تحقیر دنیای سرمایه‌داری، آگاهانه و هوشیارانه بیزارند و تلاش می‌کنند از آن فاصله بگیرند. در عین حال باید توجه داشته باشیم که فرزیستی نیز می‌تواند آفت‌ها و آسیب‌های خودش را داشته باشد. توجه افراطی به بدن، غذاگرایی محض و تبدیل‌شدن تغذیه به یک ایدئولوژی، آراستن وسواس‌گونه بدن و فروغلتیدن در دام‌های مصرف تنها نمیی از شعار «مقل سالم در بدن سالم»را تحققی می‌بخشد. کتاب «سندرم فرزیستی» که در ابتدای یادداشت به آن اشاره شد، به همین موضوع می‌پردازد.

می‌فهمید داستان‌هایی خلق می‌شوند که اصول اساسی داستان نظیر طرح، توطئه، شخصیت‌پردازی، نماد و تقارن‌سازی و بی‌طرفی -که در ذهن او پیشینی‌تر از رالیسم و ناتورالیسم هستند - را نقض خواهند کرد؛ آن‌هم از سوی هنرمندانی مانند «کیانوش عیاری» که در تسلط‌ش بر همه این اصول تردیدی نیست. اما همه را فدای صحنه‌های ناراحت‌کننده‌ای کرده که گویا قرار است نوعی مهندسی فرهنگی در اذهان ما انجام دهند. دخترکشی عرف رایج کشور ما نیست، اما نباید تردید کرد که رفتارهای خشونت‌آمیز و متعصبانه در وجود ما با ریشه‌های چند هزارساله حضور دارند. سؤال اینجااست نمایش عریان این خشونت کدام‌یک از این رفتارها را نشانه گرفته و ارتباط با آن ریشه‌ها را چگونه می‌نمایاند؟ آیا این تندی بیش از حد و ناشایع‌بودن این رفتار باعث راجع سریع موضوع به «دیگری» و شماینت «دیگران» و در نتیجه نوعی احساس تبری و پاکی در «خود» بیننده نمی‌شود؟ چگونه این آشنم‌ز قرار است ریشه‌های رفتار خشونت‌آمیز و متعصبانه در ذهن من بیننده که بسیار مخفی و از نظر‌ها دورند، راه باز کند؟ و آیا مقصودی غیر از این در شان «کیانوش عیاری» عزیز ما هست؟ چرا این سینماگر فهمیم همه ابزارهای سینما را در نمایش روحيات آدمی وانهاده و دوربین سینما را در قالبی که بیشتر شبیه یک تاتار است، فقط برای نمایش جزء، به‌ جزء یک جاینت مهیب آن‌هم بدون مکافات، به کار برده؟ آیا فقدان غنا در داستان و فقدان تأمل در رفتارهایی این‌چنین خشونت‌آمیز عمدا و برای نشان‌دادن بدویت جامعه ما اتخاذ شده یا فقط رویه حوادث با نگاهی «زولا»یی همان‌طور که هستند، توصیف شده‌اند؟ رویه‌ای از حوادث که فقط در نمایش خشونت، ناتورالیستی است اما در سایر جنبه‌ها



بهروز گرانپایه

به جمع خانواده وازگان و مفاهیم رفاه (welfare)، خوش‌باشی یا خوش‌بودگی (well-being)، به‌زیستی و دولت رفاه، واژه و مفهوم جدیدی اضافه شده است به نام wellness. با توجه به معنا و تعریفی که در زبان انگلیسی و کارل سبرستروم و آندره اسپایسر نویسنده‌های کتاب The Wellness Syndrome از این مفهوم ارائه می‌دهند، من معادل «فرزیستی» را برای آن وضع کرده‌ام. «فرزیستی» فرایندی فعال از آگاهی‌یافتن و تصمیم‌سازی در جهت یک زندگی سالم و شاد است و بیش از آنکه رهایی‌یافتن از بیماری باشد، فرایندی پویا از تغییر و رشد است. «فرزیستی» را از ترکیب پیشوند «فر» به معنای رفعت، والایی، تعالی و «موهبت یا فروغی ایزدی که شخص با انجام خوش‌کاری‌های خود و رسیدن به درجه‌ای از کمال به دست می‌آورد» و کلمه «زیست» ساخته‌ام. در ادامه به توضیح این واژه و تفاوت آن با رفاه و به‌زیستی برمی‌گردم، اما نخست ببینیم رفاه یا به‌زیستی چه سرنوشتی را طی کرده است.

رفاه و به‌زیستی در زمان خود برنامه، مدل و الگویی برای بهبود وضعیت جمعیت فقیر، محروم، بیمار و درمانده در نظام‌های سرمایه‌داری از سویی و مقابله با موج گرایش به ایدئولوژی سوسیالیسم و اردوگاه کمونیسم از سویی دیگر بود. برنامه‌های رفاهی عموماً در چنین بستر عینی و ذهنی در جامعه غرب شکل گرفت. ریشه‌های آن را باید در برنامه‌های بیمه همگانی بیسمارک، صدراعظم آلمان در دهه ۸۰ قرن نوزدهم میلادی جست‌وجو کرد. بر اساس برنامه رفاه اجتماعی بیسمارک، کارگران در مقابل تصادفات، بیماری، بی‌کاری و پیری بیمه می‌شدند. بیسمارک زمانی که سفیر پروس در پاریس بود، از ناپلئون سوم، امپراتور فرانسه، آموخته بود که وفاداری شهروندان حتی به رژیمی اقتدارگرا نظیر امپراتوری روم را می‌توان با توزیع وسیع مستمری‌های اندک دولتی کسب کرد. زمانی که به وطن بازگشت، تلاش کرد در آنجا نیز برنامه‌ای مشابه را عملی کند. بیسمارک با اعطای بیمه اجتماعی به کارگران، امیدوار بود نگرانی دولت در مورد رفاه آنان را نشان دهد. قصدش این بود که کارگران را از آغوش سوسیال‌دموکرات‌ها بیرون بکشد و به سوی نظامی که مشخصاً غیردموکراتیک یا لاقابل غیرارامانی است هدایت کند. اما این مستمری‌ها را به جای اختیارات سیاسی به مردم می‌داد، نه علاوه بر آنها. در دهه ۱۹۲۰، به‌خاطر اعتقاد به اینکه فقط نیروهای چپ قادر به ارائه راه‌حلی برای مقابله با سختی و بدبختی‌هایی هستند که بر اثر بروز بحران اقتصادی دامن‌گیر مردم در جوامع صنعتی شده بود و همچنین فقر گسترده، گرسنگی و بیماری‌های همه‌گیر میلیون‌ها انسان را به سوی ناامیدی گشانده بود و به نظر می‌رسید توده‌های بیچاره می‌توانند با شورش‌هایی مه‌ناپذیر-نظام سرمایه‌داری و دولت‌های موجود در کشور‌های صنعتی را سرنگون کنند؛ بنابراین ایده تأمین رفاه همگانی در کشور‌های صنعتی پدید آمد. این دوره از سویی با تشدید تبلیغات احزاب کمونیستی، افزایش بی‌کاری و بروز اعتصابات کارگری گسترده و از سویی گذشته رهیافت به‌زیستی و رفاه، به تأمین معیشت و سرنایه و سلامت فرد و برخورداری از شغل و درآمدی مناسب محدود می‌ماند. بگذریم که در ایران به‌زیستی به افراد بسیار فقیر اطلاق می‌شود که با فلاکت، بیچارگی